



محافظ بیت امام خمینی

بعضی واژه ها برای معرفی یک نفر کافی نیستند و به همین خاطر آدم در مقام نویسنده دست به دامن توصیف و تشبیه می شود اما برای شاگردان مکتب خمینی که سادگی و ویژگی بارزشان بود پیرایه های ادبی به کار نمی آید. شهید رمضانعلی عامل فرمانده تیپ امام صادق (ع) از لشکر ۵ نصر (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) هم یکی از همین شاگردان مکتب خمینی است که سال ۱۳۴۰ صبح یک روز ماه مبارک رمضان، در محله ی عامل شهر مشهد به دنیا آمد. پدرش نصر الله کارگر بود و هر روز صبح، پاشنه ی در چوبی خانه را با ذکر الهی به امید تو می چرخاند تا فرزندانش با روزی حلال بزرگ شوند. مادرش از ۵ سالگی برای رمضان جانماز دوخته بود و یادش داده بود که چگونه خودش برود مسجد محله و برگردد. دوران دبستان تا دبیرستان را بیشتر در مسجد می گذراند؛ همین حضور او در مسجد و آشنایی اش با اندیشه های انقلابی امام خمینی (ره)، او را در مسیر آرمان های امام قرار داد. پس از انقلاب به صورت افتخاری به عضویت سپاه پاسداران در آمد. روز ها در سپاه خدمت می کرد و شب ها حفاظت از کلانتری های ۳ و ۴ را به عهده گرفته بود. سال ۵۹ در موقعیت نوزدهم این مسیر شنید، که نامش در لیست محافظان بیت امام خمینی (ره) نوشته شده. از خوشحالی در پوست خودش نمی گنجید. آمد خانه با حاج نصر الله و مادرش خداحافظی کرد. حاج نصر الله تا دم در پسر را بدرقه کرد. مادر برایش آینه و قرآن گرفته بود. پدر و مادر، جوان شان را دیدند که قد کشیده، مردی شده بلند بالا و رشید. آب پشت سرش ریختند و مسافرشان از خم کوچه گذشت. در مدتی که در جماران بود، یک بار قرآن دست نویس خودش را به آقا داده بود که امضا کند. بهترین هدیه ای که می توانست برای چشم روشنی عروسی دوستش بیاورد. با شروع جنگ تحمیلی، جزو اولین نیروهای داوطلب بود. سال ۱۳۶۰، بیست ساله بود که با منافقین درگیر شد و توانست خودش را برای مقابله با دشمن بزرگتری حفظ کند. در همین سال، دوباره به جبهه اعزام شد و به عنوان فرمانده گردان ولی عصر (عج) در تنگه چزابه، فتح المبین، رمضان و مسلم بن عقیل در کنار سایر رزمندگان جنگید. همزمانش مانند محمدباقر قالیباف هنوز خاطرات خل و خوی او را به یاد دارند که بسیار خونگرم و در عین حال آرام بود. در هنگام سختی ممکن نبود بهم بریزد و هیچگاه ندیده بودند تندی کند. در عملیات مسلم بن عقیل سال ۱۳۶۱ نه تنها فرماندهی گردان را به عهده داشت، بلکه آب و غذا و مهمات را بر دوش خود می گذاشت و به خط اول می برد. در همان عملیات نیز به سختی مجروح شد و ترکش به دست و ریه او اصابت کرد. پس از انتقال به مشهد در بیمارستان قائم (عج) بستری شد و مورد عمل جراحی قرار گرفت. پیش از بهبودی دوباره به جبهه بازگشت و به عنوان جانشین تیپ

امام صادق (ع)، عملیات والفجر مقدماتی، والفجر یک و ۲ را هدایت کرد. در این حوالی از زندگی بود که زخم هایی از جبهه به یادگار بر داشت و ترکش خمپاره دشمن جوهره صدایش را از او گرفت. بچه های عملیات والفجر مقدماتی ، والفجر یک و والفجر دو دلآوری های به یاد ماندنی از معاون فرماندهی تیپ امام صادق (ع) از لشکر ۵ نصر خراسان در خاطرات شان دارند . عملیات والفجر سه که به پایان رسید، رمضان تصمیم گرفت برای زیارت خانه خدا به حج برود. از حج که برگشت لباس احرامش را این جا بود که احترامش را جانماز بچه های تیپ امام صادق کرد و وقتی گفتند چرا به سنت قدیم لباس را برای کفنت نگاه نداشتی گفت دعا کنید همین جا شهید شوم و به کفن نیاز نداشته باشم. در عملیات والفجر ۴ در پنجوین جنگید . در یکی از همین روزها، ضرورت همراهی با شیعیان جنوب لبنان را احساس کرد و برای نبرد با اسرائیل غاصب عازم لبنان شد. هنوز یک ماه از عزیمتش به لبنان نگذشته بود که برای نبرد دوباره با مزدوران بعثی، به جبهه فرا خوانده شد. این بار فرمانده تیپ امام صادق (ع) می بایست در عملیات خیبر حماسه ای دیگر را رقم می زند. سر انجام در آستانه ی سال نو، روز پنجم اسفند که هوا بوی بهار می داد و سبزه های منطقه ی هور الهویزه آماده بیدار شدن بودند. حاج رمضان عامل به آخرین موقعیت این بیست و دو سال پا گذاشت و از ناحیه ی سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به شهادت رسید. پیکرش را مردم خراسان تشییع کردند و با لباس رزم در حرم امام هشتم به خاک سپردند و دیگر کفن نمی خواست.

در بخشی از وصیت نامه این شهید بزرگوار آمده است: «شکر و سپاس بی کران خدای متعال و آفریننده دو جهان را که به تقدیر خویش، ما را در زمره آفرینندگان خود قرار داد. در جبهه های نور علیه ظلمت که معراج انسان های مخلص، مومن و ایثارگر است و کلاس و درس و مدرسه ای برای عشق به خدا و اسلام به شمار می آید، توفیق حضور یافتیم و از نزدیک شاهد رشادت ها، جانبازی ها، ایثارگری ها و از خودگذشتگی های جوانان کم نظیر بودم. در جوار آن ها الفبای عشق به خدا را آموختم و از معاشرت و همنشینی با رزمندگان بسیجی، پاسدار و فرماندهان سیراب گشتم.»